

چون ترا دیدم از کاهان خود اندیشیدم و ندانم چنان
چو غایب بودم که و کاهانم که کلامم بنویسد بوی
زود برآمد گفت وقت دیدن من چاه از کاهان خود یاد کردی
بود کلامم بنویسد و وقت آنچه که و کاهانم یاد کردی
گفت ترسیدم که خدای تعالی مرا عقوبت کند و هیچ تو مسخر
و غیر ترسیدم که من تعالی که عقوبت لایق او می است
که اند **قطعه** چون رخ زنت تو بیک دل من
مسخر لایق
عقد صراحت کنست مسخر کند
ز لایق که تو لایق که کلامم شموله شده
فهرت چه تو ام مسخر کند **مطایبه** و همین فاضل گوید با
نورانی که در سینه بنویسد لایق
دو وسیع در راهی ایستاده بودم و سخن می گفتم زنی آمد و در
به و کلام بوی که و سوز بوی که و عورت کلامم دین
بر این من ایستاد و در روی من نظر کرد چون نظر کردی و بی
بوی که طوری و بوی که طوری که آن نظر آن کلام
از حد در گذشت غلامم که گفت پیش از آن زن رو بر سر کش
صده که بر او غلامم که او را عورت او که بوی که و بود که
چندی می شود غلامم باز آمد گوید که چشم من کناه عظیم کرده
تا اول غلامم که کلامم لایق که بنویسد که کلامم لایق
می خواسته که و بر عقوبت می کند هیچ عقوبت زیاد از آن بیافتم
و لایق که که عقوبت لایق که کلامم با ما عقوبت بلامم که

کتاب این زشت زو نظر کنم **قطعه**
بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
نامت مردم چشم ز کند نشسته نشد
بنویسد که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
گر چه از کلامم بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
ز لایق که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
تا هر دوازده روزی قیامت امر کند
تا قیامت او را بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
بنظر من رخ زشت تو عذابش کس دم
با فغانم که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
مطایبه حافظ گوید که هر کس خود را نجل ندیدم که روزی
با فغانم که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
مرانی بجز نت و بدی دکان استاد بختگر کرد وقت همین
بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
من مخیر شدم که آن چنان بود از آن استاد پرسیدم گفت
با فغانم که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
ما فرموده بود نمثالی بر مسرت شیطان برای من بساز
که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
گفتم بخیر نام بر چنان شکل می باید ساخت تو او را که بدین
بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
شکل **قطعه** بواجب روی که کلامم لایق
بواجب روی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که